

# ماجرای قتل امیر کبیر

## (بررسی روان‌شناختی فرآیند منجر به قتل)

دکتر محمدرضا جلالی \*

دکتر ذکرالله محمدی \*\*

میلاذ ریاضی پور \*\*\*

### چکیده

در دوره سه ساله صدارت امیر کبیر، ناصرالدین شاه از او آموخته بود که نفوذ اجتماعی و سیاسی بسته به اعمال قاطع اقتدار و مستقل بودن از آنانی است که به شیوه معهود دربارها عادت کرده‌اند سهمی از قدرت داشته باشند. نه نخستین، اما بزرگترین قربانی این آموزش استقلال رفتاری خود امیر بود. وقتی شاه مصمم شد برای مداخله بیشتر در اداره امور کشور که امیر خود به او آموخته و باورنیده بود، وارد عمل شود، امیر از صدارت بر کنار شد و در حوزه امارت نظام محدود گردید، طبعاً با توجه به زمینه‌های پر محرک عینی این حوزه و نگرش ملی و سخت‌گیرانه امیر و از طرفی حضور آقاخان نوری در پست صدارت که مورد حمایت انگلیس بود، این مقام مستعجل می‌نمود. بر این اساس طرح پیشنهاد امارت یکی از ولایات به وساطت سفیر انگلیس که دوری امیر از پایتخت را ممکن می‌ساخت اجتناب ناپذیر بود. اما بی‌لیاقتی دولت نوری در همان روزهای آغازین که اعاده مجدد امیر را به فاصله‌ای کوتاه در صدارت امکان پذیر می‌ساخت، بدخواهان داخلی را به تکاپو واداشت و در این میان رفتار هیجانی سفیر روس نیز مؤثر افتاد تا همه چیز چون برق و بادی به شتاب درآید و فرمان قتل را سرعت بخشد. رفتار عاملان این فاجعه در فرآیند وقوعه تکوین می‌یافت و اثر می‌کرد و لزوماً از ابتدا مطابق نقشه‌ای عینی، انجام نمی‌گرفت. مطمئناً وقتی اراده خشم آگین و غضب آلود بی حد شاه، که درباریان به برانگیختن آن واقف بودند، قاتل امیر را در بین الاقران مفتخر و به مراسم خسروانی مستظهر می‌ساخت، عصبیت تند خویانه او که می‌گفت بدگوی امیر را در جلوی توپ می‌گذارد از یاد رفته بود.

واژگان کلیدی: امیر کبیر، ناصرالدین شاه، ماجرای قتل.

\* استادیار و عضو هیأت علمی گروه روانشناسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین  
\*\* استادیار و عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین  
\*\*\* کارشناسی ارشد تاریخ

## مقدمه

قتل امیر کبیر یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران و از جنبه‌های دیگر واقعه‌ای بسیار پر اهمیت در طول زندگی ناصرالدین شاه به شمار می‌آید. این که این ماجرا چه تأثیری در روند تاریخی این سرزمین از خود به جای گذاشت به کنار، زیرا که در حقیقت مرگ امیر نقطه پایانی بود بر دوره‌ای کوتاه از اصلاحاتی که به وسیله خود او در کشور آغاز شده بود. اما از جنبه‌های خصوصی تر و در ارتباط با زندگی ناصرالدین، که جنبه‌های سیاسی و خصوصی زندگی وی به شدت در هم آمیخته بود، نقطه عطفی به شمار می‌آمد. این ماجرا نباید صرفاً در چارچوب مسائل رسمی و آشکار حکومتی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. مسائلی از قبیل دسیسه‌های درباریان که رهبری آنها را مهدعلیا بر عهده داشت و یا دخالت و تحریک دول خارجه که از نبود امیر در صحنه سیاست ایران سود می‌بردند، علی‌رغم تأثیر بسیار در این واقعه، توضیح دهنده تمام ماجرا نیستند. در سطحی زیرین و خصوصی تر، علل و زمینه‌های روانی این رخداد در شخصیت ناصرالدین شاه قابل پی‌گیری است. در حقیقت مجموعه عوامل بالا بود که امیر و ایران را به این سرنوشت محتوم و شوم سوق دادند. با توجه به منابع موجود آنچه که از ارتباط شاه و امیر استنباط می‌شود، نشانه آن است که رابطه آن دو فراتر از مناسبات سیاسی و رسمی آن روز ایران بوده و در حیطه روابط شاه - صدر اعظم نمی‌گنجیده است. در حقیقت می‌توان گفت نوعی از رابطه پدر - فرزندی توأم با اقدامات آموزش گونه تربیت گونه امیر که گاهی شکل بازخواست و توبیخ لفظی نیز به خود می‌گرفت (نوعی از رابطه معلم - شاگردی) بین آن دو برقرار بود. ناصرالدین شاه از طرفی به دلیل نیاز ناگزیر و ناشی از تعامل نامناسب عاطفی با پدر خویش محمد شاه و عدم رشد عاطفی مناسب، در ارتباط با امیر شخصیت پدر را جستجو می‌کرد و از طرفی دیگر به دلیل این وابستگی روانی پذیرای آموزش‌ها و تعلیمات معلم خود نیز بود. اما این رابطه عاطفی و تربیتی در فرآیندی معکوس و سریع به قتل امیر منجر شد؟ در این مقاله سعی شده تا حدودی علل و زمینه‌های روان‌شناختی این رخداد در کنار عوامل دیگر با توجه به شخصیت شاه مورد بررسی قرار گیرد.

## تعامل شاه و صدر اعظم و عوامل مؤثر در روابط

ناصرالدین شاه در روز ۱۹ محرم سال ۱۲۶۸ هـ ق دستخط عزل امیر از صدارت را صادر کرد و در روز ۲۰ محرم دستخط به دست امیر رسید. پیام آن چنین بود:

«چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این مشقت بر شما دشوار

است شما را از آن کار معاف کردیم. باید به کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یک قبضه شمشیر و یک نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم. به آن کار اقدام نمایید تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم.»<sup>۱</sup>

در حدود دو ماه بعد در روز ۱۷ ربیع الاول ۱۲۶۸ هـ ق امیر در حمام فین کاشان به امر ناصرالدین شاه قاجار به قتل رسید. چه شد که رابطه پدر - فرزند گونه امیر و شاه که توأم با نوعی از رابطه معلم - شاگردی نیز بود، به عزل و سپس قتل امیر انجامید. در تاریخ معاصر ایران واقعه قتل امیر همان قدر که پر اهمیت و دردناک است، مبهم نیز هست. قطعاً ناصرالدین شاه هیچ وقت در وجدان تاریخی ایرانیان به واسطه این اقدام بخشیده نخواهد شد، اما باید توجه داشت که این واقعه شاید مهم‌ترین واقعه دوران سلطنت این شاه قاجار بود؛ از این جهت که این واقعه تلخ و دردناک ملی به صورت واقعی و نمادین برای ناصرالدین جوان «حکم آیین تشرف به دنیای بلوغ سیاسی» را به همراه داشت.<sup>۲</sup> ناصرالدین در هنگام رسیدن به سلطنت تنها هفده سال داشت و دوران کودکی و نوجوانی تلخی را سپری کرده بود، نداشتن روابط عاطفی مناسب با پدر و به تبع آن قرار گرفتن در انزوای سیاسی و عاطفی و همچنین فقدان آموزش‌های مناسب جهت امور کشورداری از او فردی خجالتی، کم‌رو و غمزده ساخته بود که اساساً از اعتماد به نفس لازم برخوردار نبود. به همین دلیل بافت شخصیتی آماده‌ای بود که مشیری مشفق و مقتدر را پدر گونه پذیرا باشد؛ هنگام رسیدن به تاج و تخت در اثر سیاست‌ها و اقدامات قاطعانه امیر در بر طرف کردن مشکلات و موانع، اتکای روانی شدیدی نسبت به او پیدا کرد و تمامی امور تاج و تخت را (چه لشکری چه کشوری) بر عهده صدر اعظم خود نهاد. (در واقع این فرد - امیر - تمام آن چیزی بود که شاه جوان در خود آگاه و ناخود آگاه خویش آرزو و طلب می‌کرد.) امیر نیز در تمام مدت صدارت بر اساس این اتکای عاطفی و روانی سعی می‌کرد تعلیمات و آموزش‌های خود را به شاه جوان القا کند و او را با حقوق ویژه سلطنت آشنا سازد. ناصرالدین که در امیر پدرگونه‌ای را جستجو می‌کرد (به دلیل نداشتن روابط پدر - فرزند مناسبت در دوران کودکی و نوجوانی) پذیرای این آموزش‌ها بود و به تدریج در ارتباط با امیر با حیطه‌های مختلف یک سلطنت مطلقه آشنا می‌شد. او هر چند بعد از امیر در روابط با آقاخان نوری نیز به طور کامل استقلال سیاسی خود را به دست نیاورد، اما آگاهانه برای به دست آوردن این استقلال با این صدر اعظم در جدال بود، جدالی که از اواخر دوره صدارت امیر آغاز شده بود. تا زمانی که در اعتقاد روانی ناصرالدین نسبت به امیر تزلزلی ایجاد نشده بود، او از صدر اعظم خود پشتیبانی می‌کرد، اما به محض این که در ارتباط روانی شاه و امیر خللی وارد شد و شاه بین امیر و درباریان که نماینده شاخص آن مادر شاه بود دومی را انتخاب کرد - انتخابی که

با ساخت شخصیتی و پتانسیل گرایشی و خلقی وی نیز تناسب داشت- دیگر صدر اعظم پشتیبانی نداشت که از او در این میدان حمایت کند، و آنچه که در آخر نیز سبب سقوط امیر شد، همین امر بود. در واقع شرایط و محرک‌های مؤثر بیرونی در این میان نقش عوامل آشکار ساز را ایفا نمودند و آن زمینه استعدادی و درونی شاه را فعلیت بخشیده و بارز ساختند.

در روندی که منجر به متزلزل شدن اعتماد روانی شاه نسبت به امیر شد، مهدعلیا نقش اصلی را داشت. او که دارای شخصیتی پرتکاپو و فعال بود، تصور این که حیثه اقتدار سیاسی‌اش محدود به حرم شود برایش غیر قابل پذیرش بود. از جهتی دیگر مهدعلیا مادر شاه بود و با تمامی توصیفاتش که در باب زندگی نه چندان سالم اخلاقی او وجود داشت، شاه نمی‌توانست رابطه عاطفی با مادر خود را نادیده بگیرد. به خصوص که مهدعلیا نفوذ زیادی در برانگیختن حمایت بزرگان قاجار از سلطنت پسرش داشت و شاه به این پناهگاه عاطفی و سیاسی نیاز داشت. مهدعلیا که در دوره سلطنت شوهر گرفتار بی‌مهری و طرد عاطفی او و تسلط روانی حاج میزا آقاسی بر شوهر تاجدارش بود؛ با به سلطنت رسیدن پسرش دوباره تسلط روانی صدر اعظمی دیگر، این بار بر پسر تاجدارش را مشاهده می‌کرد. اما این بار او مصمم بود چنین تسلطی که طرد مجدد او را در پی داشت، برنتابد. در این تجربه مهدعلیا به دلیل مادر بودن قطعاً می‌توانست حیثه عمل خود را گسترش دهد. قدرت عملی که به واسطه طرد شدگی اخلاقی و عاطفی از سوی محمد شاه هرگز به دست نیآورده بود.

امیر در ابتدای صدارت خود سعی کرد در ارتباط با مهدعلیا جانب احتیاط را رعایت کند. او در باب ماجرای که مربوط به بدهکاری مالی سلیمان خان دایی شاه و برادر مهدعلیا می‌شد برای این که نخواهد مهدعلیا را علیه خود بشوراند به شاه می‌نویسد:

«این غلام دلم به حال سرکار مهدعلیا و خودم از دست اینها می‌سوزد. او بدی همه اینها را می‌داند. به فرمایش ایشان هم راه نمی‌روند. سوای دلتنگی چاره‌ای ندارد و به فرق مبارک مرتضی علی که من هر طور فکر می‌کنم با این مرد (سلیمان خان) که خان خانان است چه طور راه بروم از قوه عقلم خارج است. در حبس بماند دلخوری خانم است. بیرون بیاید راستش با شما به ترس و سطوت سلطنت راه نمی‌رود... پول نمی‌دهد از عهده بر نمی‌آید.»<sup>۴</sup>

امیر حتی در ابتدا در روابط میان شاه و مادرش نیز نقش میانجی ایفا می‌کند. شاه که شاید به جهت زندگی غیر اخلاقی مادر از او دلخور بود، رفتار سردی نسبت به وی پیشه کرده بود. احتمالاً مهدعلیا علت

این گونه رفتار فرزند را در نتیجه وابستگی پسرش به امیر و تحریکات صدر اعظم می دانست. امیر نیز برای این که خود را هدف کینه مهدعلیا قرار ندهد در بهبود روابط مادر و پسر می کوشید. در جایی به شاه می نویسد:

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم. دیروز فدوی رفته خدمت نواب عالییه مهدعلیا رسیدم، ولیکن از حکایت ولیعهدی یک کلمه حرف نزدم، هم نزدم هم فراموش کردم. باری حالا موافق قاعده آن است که قبله عالم دستخطی در کمال خوبی به نواب مرقوم فرموده و برای این سه شبانه روز به قصر دعوت فرمایند و البته باید حاضر باشند»<sup>۵</sup>

در جایی دیگر که احتمالاً شاه رفتار ستیزه جویانه‌ای نسبت به مادر و اطرافیان پیش گرفته بود می نویسد:

«گمان ندارم نواب (مهدعلیا) به شکست حکم همایون در این شش ماهه اول (سلطنت) راضی شود، زیرا که دنیا را معلوم است برای وجود مبارک شما و استقامت احکام شما می خواهد...»<sup>۶</sup>

از نامه‌های مهدعلیا به شاه بر می آید که رابطه بین شاه و مادرش به سردی گراییده بود چرا که «سرای مهدعلیا تحت مراقبت قرار گرفت. به دستور شاه هیچ کدام از شاهزادگان یا کسان دیگر، بدون اجازه نامه کتبی اذن دیدار مادرش را نداشتند»<sup>۷</sup> در نامه‌ای مهدعلیا به شاه می نویسد:

«قربانت بگردم شما باید دیگر چه وقت مرا بشناسید من چه کار دارم به این حرف‌ها چه وقت دخل و تصرف به کار شما و به کار دولت شما کرده‌ام با وجود این که من از همه کس با احتیاط‌تر راه می‌روم شما از همه کس مرا نامحرم‌تر می‌دانید از قصر که آمدم بعضی حرف‌ها شنیدم گفتم گاه است خدمت شما عرض نکرده باشند خواستم به شما حالی کنم والا به من چه، پادشاهید، مختارید. خدا شاهد است نه با وزیرتان آشنایی دارم، نه نوکرهاتان مرا می‌شناسند، نه من آنها را...»<sup>۸</sup>

از لحن نامه بر می آید که مهدعلیا مورد غضب شاه واقع شده است. در واقع تا زمانی که در اعتماد روانی شاه به صدر اعظم دستخوش تغییر نشده بود، اتکای عاطفی شاه به امیر بر اتکای عاطفی شاه به مادرش غلبه داشت. احتمالاً به همین دلیل بود که شاه مادر را به قم تبعید کرد.

در این زمان مهدعلیا، کانون مخالفان دربار و حرم در برابر سیاست‌های امیر شد. شاهزادگان قاجار و اشراف دربار که در اثر سیاست‌های مالی و اصلاحات امیر در دیوان و دربار از نفوذ و قدرتش کاسته شده

بود به دور مهدعلیا گرد آمده و برای برکناری صدر اعظم تلاش می کردند. نامه مهدعلیا به شاه در دوره صدارت میرزا آقاخان مؤید این مطلب است:

«قربانت بگردم قرار شاهزاده‌ها همان است، روزی که از سفر آمدم، دادم. البته نکول نخواهم کرد. حالا اگر پشت گردن شاهزاده‌ها بزنند، بی قاعده و بی اذن نخواهند آمد. آن روز راه دیگر داشت. از خدمت شما که محروم بودند. میرزا تقی هم این طایفه را و شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده بود، از زمین و آسمان دستشان بریده شده بود. به جهت این که خفیف نشوند یا درد دل خودشان را و عرضشان را بکنند ناچار رو به من می آوردند. حال بحمدالله این التفات که پادشاه در حق اهل ایران فرمودند همه کارشان را فهمیدند عرضشان را به پادشاه می کنند، به من دیگر چه کار والله من هم بحمدالله آسوده شدم»<sup>۹</sup>

با شکل گرفتن این کانون توطئه، توطئه در نهایت اثر کرد امیر فقط به پشتیبانی شاه و اعتماد او اتکا داشت. او به طبقه عامه مردم بسته بود، پیشینه خانوادگی اش که ریشه‌ای در میان درباریان و اشراف نداشت وی را به سوی شاه سوق می داد و امیر که نخواست یا نتوانسته بود پایگاه حامی و فعالی در دربار شکل دهد به اقتضای گرایش اقتدارگرایانه اش بیش از پیش متکی به شاه می شد.

از این جهت زمانی که تنها پشتیبان اصلی خود را از دست داد به معنای واقعی کسی دیگر برای حمایت از او وجود نداشت. ازدواج امیر با تنها خواهر شاه که به منظور همتا کردن امیر در خانواده شاهی و اشرافی و همچنین از میان بردن تنش‌های موجود بین حرم و دولت انجام گرفته بود، نتیجه مطلوب به بار نیآورده بود. این ازدواج با آن اختلاف سن و صرف هدف سیاسی شاه نه تنها عواطفی برنینگیکته و مطلوب آن دو نیامده بود، کینه مهدعلیا را نیز تشدید ساخته بود. همچنین در نقار میان شاه و مادرش که ریشه در رفتار مادر داشت و نگرانی‌های مهدعلیا از این که در ارتباط با شاه کنونی نیز مانند شاه پیشین به نوعی پردشدگی دچار آید که تا حدودی نیز این امر تحقق یافته بود، امیر چاره‌ای جز اتصال و حفظ صوری و ظاهری مناسبات نداشت. او خود می دانست که پیوند مادر - فرزندی به سان پیوند شوی - همسری نیست که حاج میرزا آقاسی توانسته بود آن را قطع کند و محمد شاه را به سمت خود کشانده و مهدعلیا را مورد پردشدگی عاطفی شویش قرار دهد. در عین حال امیر نیز شخصیتی همچون سلفش حاج میرزا آقاسی نداشت و چنین قصدی در زمینه روابط شخصی دنبال نمی کرد، هر چند کاملاً آگاه بود که در زمینه سیاسی چاره‌ای جز انفکاک این اتصال نیست.

اولین سوء ظن‌های شاه به صدر اعظم در سفر اصفهان در رجب سال ۱۲۶۷ ه. ق به وجود آمد. در

این هنگام امیر که در اوج قدرت بود به همراه شاه و همچنین خاندان سلطنت و سفرای خارجه به اصفهان سفر کردند. در این سفر قرار بود تمامی کسانی که شاه را همراهی می کردند خود هزینه سفر و مخارج آن را متحمل شوند.<sup>۱۰</sup> از این رو بسیاری از همراهی در این سفر ناراضی بودند. عباس میرزا مُلک آرا و مادرش نیز در این سفر شاه را همراهی می کردند.<sup>۱۱</sup> مهدعلیا از آمدن رقیب دیرینه اش در این سفر ناراضی بود. از طرف دیگر امیر حاضر نبود که عباس میرزا در تهران بماند، چرا که ممکن بود در هنگام غیبت شاه و امیر در تهران خطری که سلطنت را تهدید کند واقع شود. امیر در جواب اعتراض مهدعلیا به آمدن خدیجه و پسرش و همراهی در سفر به شاه می نویسد:

«قربان خاکپای همایونت شوم. دستخط مبارک را زیارت کردم و عریضه نواب را هم خواندم. به دو جهت نواب در عرض خودشان ظاهراً محق نیستند. اولاً مادر شاهنشاه روحانفاده یکی است هم چشم ندارد، می خواهد دختر کرد باشد یا ترک، هیچ آفریده در این ملک هم چشم او نیست. بی جهت برای خودشان هم چشم نتراشند ثانیاً ماندن خدیجه در تهران بی حضور شاهنشاه ظاهراً مصلحت نیست... بعید نیست که این آمدن خدیجه را هم ایشان کل و جزء به بنده حمل کرده باشند و حال آنکه شاهنشاه خبر دار و شاهد هستند که فدوی را در این امر استحضاری نبوده و نیست...»<sup>۱۲</sup>

در این سفر رخدادهایی سبب شد تا درباریان نیز فرصتی برای سعایت و دسیسه چینی در رابطه با صدر اعظم پیدا کنند. صدر اعظم که طی سه سال صدارت همه قدرت را در دستان خود قبضه کرده و اقدام به اصلاحات دامنه داری در تمام نقاط کشور کرده بود، بیشتر وجهه نظر مردم را جلب می کرد تا شاهی که به تازگی وارد جریان مؤثر حکومت شده بود، گفته می شد با «احترامات مبالغه آمیزی» در همه جا از صدر اعظم استقبال می کردند، و داستان هایی از قبیل این که «هنگام ورود به اصفهان اسب میرزا تقی خان یک سر و گردن جلوتر از اسب ولی نعمتش راه می پیمود» و یا این که «شخص کنجکاو در وسط جمعیت از رقیفش پرسیده این جوانک کیست که پشت سر امیر نظام اسب می راند؟ رقیفش جواب داد برادرزنش است» نقل محافل درباری شد.<sup>۱۳</sup>

حتی اگر تمامی این داستان ها را ساخته ذهن درباریان و مورخان حکومتی آن دوره بدانیم، احتمالاً کوشش های اصلاحی امیر به خصوص برقراری امنیت در سراسر کشور و راه های آن و سر و سامان دادن وضعیت مالی آن قدر در نظر مردم و حکام ولایات بزرگ می آمد که امیر را به دلیل این اقدامات بستايند. به قول گوبینو: «عظمت وزیر مورد اعتمادش او را به کلی تحت الشعاع قرار داده است»<sup>۱۴</sup>



اینها کافی است که در این دیار، شاه از وزیر خویش نگران و اندیشناک گردد و به واسطه و چاره سازی برآید، خاصه که توطئه و اغوای سوداگران مال و جاه باخته درباری و استعداد سرشتی و خلقی شاه برای خودکامگی نیز در این میان مزید بر علت باشد. از طرف دیگر حضور عباس میرزا و مادرش در این سفر بهانه‌ای به دست مخالفان امیر داد. برادر شاه و مادرش خدیجه در طی سفر با امیر نزدیکی به هم رسانده و در جلب حمایت او کوشیدند.<sup>۱۵</sup>

عباس میرزا تقریباً در تمامی عمر مورد غضب ناصرالدین بود. این امر عمدتاً ناشی از عقده‌های روانی ناصرالدین در رابطه با برادرش بود. عباس میرزا پسر محبوب محمد شاه بود. حتی در اواخر سلطنت خویش تصمیم داشت او را به ولیعهدی انتخاب کند. به این جهات سایه سنگین حضور عباس میرزا در تمامی دوران ولیعهدی ناصرالدین احساس می‌شد. حضور عباس میرزا و محبت‌های بی‌دریغانه پدرش در عین بی‌توجهی‌هایی که باعث انزوای عاطفی و سیاسی ناصرالدین شده بود، همگی دلیل کافی به دست می‌داد تا شاه برادر را مورد غضب ملوکانه مداوم قرار دهد. از همین رو در سفر اصفهان نزدیکی امیر به این مادر و پسر قطعاً یادآور خاطرات تلخ دوران کودکی و نوجوانی ناصرالدین و تداعی گر تهدید سلطنت در دوران ولیعهدی بود. چنان که پیش از این اشاره شد ناصرالدین به دنبال پدرگونه‌ای در صدر اعظم خویش بود و قصد داشت تمامی خلاءهای عاطفی ناشی از کمبود پدر را در ارتباط با امیر جبران و تشفی کند. به همین دلیل مشاهده این که امیر مانند پدر (محمد شاه) عباس میرزا را مورد لطف خویش قرار دهد برای او بسیار سخت بود و موجب تداعی سخت‌تری نیز می‌شد. البته حس پارانوییدی<sup>۱۶</sup> شاه و همه صاحبان قدرت مطلقه که همیشه کسی را در تیررس توطئه‌ها شناخته و مورد غضب قرار می‌دهند نباید از نظر دور داشت. در این میان سخن چینی و دسیسه‌گری درباریان و مادر شاه اوضاع را وخیم‌تر ساخته بر تنش عاطفی ناصرالدین می‌افزود.

در جریان اولین سوء ظن‌های شاه نسبت به صدر اعظمش، شاه تصمیم گرفت در هنگام بازگشت از اصفهان در شهر قم، امر به ماندن عباس میرزا و مادرش در این شهر کند. این تصمیم که بدون مشورت با امیر صورت گرفته بود، او را واداشت بدون توجه به حساسیت عاطفی - روانی شاه در این مسأله، دستور شاه را لغو کرده و عباس میرزا و مادرش را به تهران روانه دارد. شاه که از این مسأله رنجیده بود طی نامه‌ای به امیر که در دست نیست خواستار ماندن برادرش در قم شد<sup>۱۷</sup>. اما مکتوب امیر به شاه نشان دهنده بی‌اعتمادی‌های فزاینده در روابط صدر اعظم و شاه است.

«قربان خاکپای همایون مبارکت شوم. دستخط همایون زیارت شد. در باب والده عباس

میرزا و پسرش که مقرر فرموده بودند یک چندی در قم باشند، حالت این غلام دو صفت



دارد: یکی اطاعت محض نوکری هر طور می‌فرمایند مختارند، این غلام حاضر است که صبح به آنها خبر دهد که حکم پادشاهی است در اینجا مقیم باشند. ثانياً اگر به عقل ناقص خود در دولت خواهی چیزی را بفهمم لابد برای مضرت بعد از آن عرض نمایم. آن هم معصوم نیستم، گاه هست درست فهمیده باشم گاه هست درست نفهمیده باشم. حالا امر با سرکار همایون است... این که مقرر فرموده بودند که بی عرض این غلام آب نمی‌خورند، خدا و پیغمبر خدا شاهد است که من جمیع دنیا و مافیهای آن را به رضای شما و نوکری خدمت شما صرف کرده و می‌کنم...»<sup>۱۸</sup>

از نامه برمی‌آید که امیر علی‌رغم تصمیم و عزم قاطع شاه قادر است به رفتار مخالفتی خود ادامه دهد و نظری مستقل از مفهوم مطلق العنانی قدرت سلطانی تعقیب کند، چرا که اطاعت محض اقتضای نوکری ربطی به وزارت و مشاورت و مصلحت خواهی ندارد. شاه هنوز در مهار اقتدار با کفایت امیر است. اما این مقهور بودگی دیگر کمتر عاطفی و بیشتر اندیشناکی سیاسی است. در عین این که امیر هنوز به اقتدارگرایی سلطنت و وفاداری نسبت به آن مصمم است، تأکیدش بر مخفی نکردن امور از سوی شاه بدون شک نشان از بی‌اعتمادی‌های روز افزون شاه نسبت به او است. در این میان نامه وزیر مختار انگلیس نیز روشن گر برخی از امور است. شیل می‌نویسد:

«قم تبعیدگاه کسانی است که از لحاظ سیاسی مورد بدگمانی قرار گیرند. نیرنگ مهدعلیا به صدور امر شاه در ماندن عباس میرزا در آن شهر انجامید، و این کار تأثیر سویی در میان همه طبقات مردم پایتخت بخشیده است. امیر نظام به هیچ وجه دخالتی در آن نداشت و به حقیقت شاه بر خلاف نظر او آن تصمیم را گرفت و این خود به عنوان نشانه تنزل قدرت امیر نظام تعبیر می‌گردد...»<sup>۱۹</sup>

بعد از بازگشت اردوی شاهی به تهران یعنی در ۸ ذیحجه ۱۲۶۷ هـ ق تا زمانی که دستخط عزل امیر صادر گشت یعنی ۱۹ محرم ۱۲۶۸ هـ ق چهل روز فاصله افتاد. در این مدت نامه‌هایی بین امیر و شاه مبادله شده که نشان دهنده روابط بحرانی صدر اعظم و شاه است. از قرار گویا امیر به نوعی خانه نشینی و کنار گذاشتن از امور دچار شده بود. این امر از نامه ای که امیر در جواب نامه شاه نوشته به خوبی آشکار است.

«احوال این غلام را استسفار فرموده بودند، فدوی این روزها از تصدق و مرحمت قبله عالم روحنا فداه در کمال راحتی و دعاگویی هستم، زیرا که فدوی دو خدمت در این درخانه داشتم، حالا الحمدالله از هر دو راحت هستم. اولاً گاهی خطاب دستخط‌های مبارک به

عهده این غلام می‌شد، حالا مدتی است که این مرحمت تا به قاسم خان صاحب جمع هم رسیده تا به سایر چه رسد. ثانیاً منصب امیر نظامی بود، آن هم رفته رفته به صورت دستخط‌های پادشاه در میان قشون است، از شدت میلی که به امیر نظام دارند و ملاقات او را طالب هستند امیر نظام در خانه خود مشغول زیارت عاشورا است...»<sup>۲۰</sup>

از لحن کنایه‌آمیز نامه درک می‌شود که امیر از چشم شاه افتاده و دیگر آن نفوذ و تسلط را در ارتباط با شاه از دست داده است. این کنار گذاشتن امیر از امور در حقیقت ناشی از آگاهی‌هایی بود که ناصرالدین به تدریج در ارتباط با سلطنت خود به دست می‌آورد. در تعامل آموزشی با امیر دریافته بود که چگونه در صحنه سیاست حضور یابد و تمامی امور را خود به دست گیرد، به گونه‌ای که در سال‌های بعدی سلطنت خویش نیز ذهن بدگمانش او را در این باب هر چه بیشتر مستعد می‌ساخت. در تحلیل ارتباط شاه و امیر باید گفت، اتکای شاه به امیر روانی بود و اتکای امیر به شاه سیاسی. جالب این که اتکای روانی شاه به امیر به نحو روز افزون و متأثر از تعلیماتی که او در امر سلطنت می‌گرفت تقلیل می‌یافت، اما اتکای سیاسی امیر به شاه به طور روزافزون به دلیل شکل‌گیری شخصیت سیاسی شاه و تأثیر تعلیمات استقلال‌خواهی امیر در او و گسترش بیش از پیش قدرت درباریان به رهبری مهدعلیا، افزایش می‌یافت. اینک شاه به خود آمده بود و با آشنایی به حقوق ویژه سلطنت به تدریج استعداد خودکامگی موجود در او فعلیت می‌یافت. اما امیر ناموفق در برقراری ارتباط با درباریان و اطرافیان شاه محل اتکایی در طبقه اشراف نداشت و سقوطش محتوم می‌نمود.

سرانجام دستخط عزل امیر در ۱۹ محرم ۱۲۶۸ هـ ق صادر شد و صبح بیستم محرم ۱۲۶۸ هـ ق به دستش رسید. در این فرمان امیر از منصب صدارت عزل شد. اما منصب امارت نظام هنوز تحت اختیارش بود. بدون شک ناصرالدین بعد از سفر اصفهان تصمیم به عزل امیر گرفته بود، اما این تصمیم را قدم به قدم به مرحله اجرا درآورد. خطر ناشی از عزل امیر به دلیل نفوذ او در قشون، شاه را وا داشت که در اجرای مقاصد خویش جانب احتیاط را رعایت نماید. این که نویسنده ناسخ التواریخ می‌گوید: «شاهنشاه کار آگاه مخاطرات زشت او را همه روزه از جبین مطالعه می‌فرمود و به حدت ذکا و حسن کیاست، کردار او را به میزان فراست می‌سنجید و به صبر و سکونی که خدای در طبیعت پادشاهان به ودیعت نهاده است، حمل آن ثقل می‌داد و از زحمت این مصابرت چنین مضاجرت بر جبین نمی‌نهاد»<sup>۲۱</sup> این «صبر و سکون» در حقیقت رویه‌ای بود که ناصرالدین بعدها در قبال تمام کسانی که تصمیم به برکناری آنها می‌گرفت پیشه کرد. این ویژگی یعنی خودداری از بروز ضمیر درونی که ناصرالدین شاه در تمامی دوران سلطنت خویش

آن را با مهارت کامل به کار می‌برد و به قول سپهر «... صبر و سکونی که خدای در طبیعت پادشاهان به ودیعت نهاده...» سبب می‌شد که شاه علی‌رغم داشتن قصد و غرض‌های تند و خشم آلود علیه دیگران آن را به «واکنش معکوس»<sup>۲۲</sup> در شیوه‌ای عکس بروز دهد و به نگارش نامه‌های محبت‌آمیز و رفتار و گفتار مهرآمیز مبادرت جوید تا هر چه بیشتر شخص مورد نظر در غفلت مانده و از بروز هر گونه عکس‌العملی جلوگیری شود. ترس ناصرالدین از این که در نتیجه عزل امیر خطری تاج و تختش را تهدید کند در نامه وزیر مختار انگلیس مشهود است:

«دیشب به فرمان شاه گارد سلطنتی که از چهارصد نفر تشکیل می‌شود، احضار گردیدند و امنای دربار نیز به کاخ پادشاه آمدند. به دنبال آن به امیر نظام پیغام رفت که از مسئولیت وزارت معاف است...»<sup>۲۳</sup>

احضار گارد سلطنتی بی‌شک به دلیل برخورد با خطرات احتمالی ناشی از عزل امیر بود. همچنین همسر وزیر مختار نیز اذعان می‌دارد که تمامی این «تمهیدات» فقط به خاطر یک نفر انجام گرفته است.<sup>۲۴</sup> جواب امیر به دستور عزلش که احتمالاً آن را چندان دور از ذهن نمی‌پنداشت فقط تقاضای شرفیابی در حضور شاه بود:

«در باب فرمایشی که فرموده بودند این غلام نوکر هستم و مطیع حکم سرکار همایون اما یک دفعه لازم است که حضور همایون شرفیاب شوم و بعضی عرض‌ها بکنم...»<sup>۲۵</sup>

شاه پیام محبت‌آمیزی در جواب امیر نوشت که خوشبختانه سواد آن موجود است. این نامه از جهت این که تنش‌های عاطفی درون شاه را نسبت به امیر نشان می‌دهد بسیار مهم است:

«جناب امیر نظام، به خدا قسم هر چه می‌نویسم حقیقت است و فوق‌العاده شما را دوست می‌دارم خدا مرا بکشد تا زنده‌ام از شما دست بر دارم یا این که بخواهم به قدر سرسوزنی از عزت شما کم کنم طوری نسبت به شما رفتار خواهم کرد که حتی یک نفر هم از موضوع اطلاع پیدا نکند. به نظر می‌آید که زیادی کار شما را خسته کرده بود، حالا دو سه قسمت کارها را به عهده خودم گرفته‌ام، تمام فرامین نظامی و کشوری که سابقاً به مهر و امضای شما صادر می‌شد، از این به بعد هم به مهر شما خواهد بود تنها فرقی که کرده این است که مردم ببینند من شخصاً به امور غیر نظام رسیدگی می‌کنم در کارهای نظام ابداً دخالتی نخواهم کرد مگر چیزی که شما مصلحت بدانید. مبادا خیال بکنید اجازه دهم کسی عریضه بیخودی بنویسد، یا درباره هیچ کس حقوق و مستمری برقرار کنم یا مثل زمان شاه مبرور

پولی به هدر برود. حاشا یک شاهی بیشتر از آنچه مقرر داشته اید به هیچ کس بدهم یا این که هیچ کس بتواند حرفی بزند.»<sup>۲۶</sup>

مضمون روشن و گویای این نامه جدای از همه آن بحران فزاینده منجر به فاجعه ای که در راه بود، اذعان و اعتراف شاهی است تازه خودکامه به اصلاحات قاطع امیر در امور مالی، نظامی و اداری که اوضاع کشور را در فاصله سه ساله بعد شاه پیشین، چنان دگرگون ساخته تا همه عریضه نویسان و مستمری بگیران و مقرری خواهان و بدگویان مفت خوار بر کنار از امور بمانند.

اما در حقیقت این امیر بود که طی دوران صدارتش از شاه خواسته بود هر چه بیشتر در صحنه سیاست کشور حضور یابد و مقتدرانه در انجام امور دخالت کند. حال شاه می خواست این وظیفه تعیینی، ترغیبی و تعلیمی امیر را به طور مستقل انجام دهد. او در بین این که هنوز شاگرد سر به راه امیر باشد یا این که با کنار نهادن صدر اعظمش خود به تنهایی و مستقلانه حکومت را به دست گیرد در تردید جان فرسای انتخاب بود. چرا که از لحن نامه آشکار می شود که شاه هنوز به امیر دلبستگی عاطفی دارد، و در ذهن اندیشناکش بین این که هنوز به امیر وفادار باشد و دنباله رو او در امور و یا این که او را کنار زده و خود را به اثبات رساند، سر درگم است. نکته حائز اهمیت دیگر که نباید آن را از نظر دور داشت دوگانگی رفتاری شاه است. هر چند که در مورد امیر شاه دچار دوگانگی احساسات بود اما بخشی از این دوگانگی ظاهری احساسات شاه ریشه در دوگانگی رفتاری او در باطنش داشت. این دوگانگی رفتاری که به تدریج در شخصیت ناصرالدین شاه شکل می گرفت و درونی می شد، در سالیان بعد به خصوص در مورد آقاخان نوری خالی از احساسات بود. مهارت او در شیوه متعارض رویارویی و عدم صراحت و صداقت رفتاری ریشه در اندیشناکی شاه از تبعات اقدامی که در بر کناری این و آن صورت می داد، داشت.

در جواب نامه شاه امیر بار دیگر درخواست شرفیابی به حضور شاه می کند اما شاه از ملاقات امیر طفره می رفت احتمالاً تحمل شرم حضور سنگین امیر برای شاه دردناک بوده، که او را از این دیدار گریزان می کرد. سرانجام شاه در نامه ای به امیر اجازه شرفیابی می دهد. لحن نامه حالتی ندامت گونه دارد و دقیقاً از آن بر می آید که ناصرالدین مانند یک فرزند از پدر خود دلجویی می کند:

«جناب امیر نظام، به خدا قسم امروز خیلی شرمنده بودم که شما را ببینم، من چه کنم. به خدا ای کاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری بکنم. به خدا قسم حالا که مشغول نوشتن این کاغذ هستم گریه می کنم. به خدا قلب من آرزوی شما را می کند، اگر باور می کنید و بی انصاف نیستید من شما را دوست می دارم. بیگلربیگی آمد و از حرفهای

او این طور فهمیدم که شما بیم دارید که این اوضاع به کجا خواهد انجامید؟ چه کسی می تواند یک لحظه حرفی علیه شما بزند. به خدا قسم اگر کسی، چه در حضور من و چه پیش اشخاص دیگر یک کلمه بی احترامی درباره شما بکند، پدر سوخته ام اگر او را جلوی توپ نگذارم. به حق خدا نیتی جز این ندارم که من و شما یکی باشیم و با هم به کارها برسیم. به سر خودم اگر شما غمگین باشید، به خدا نمی توانم تحمل غمگینی شما را بکنم. تا وقتی که شما هستید و من زنده ام از شما دست بر نخواهم داشت...»<sup>۲۷</sup>

این نامه به تنها چیزی که مانند نیست، نامه یک شاه ایرانی به وزیرش است. محذورات عاطفی ناصرالدین در ارتباط با صدر اعظمش به خوبی در این دستخط درک می شود. این که می گوید «ای کاش هرگز پادشاه نبودم» نشان از فشار عاطفی جانکاهی است که ناصرالدین را دچار تنش کرده است. سرانجام صدر اعظم به حضور شاه شرفیاب شد، اما متأسفانه روایت معتبری از این دیدار و گفتگوهایی که بین آنها رد و بدل شده وجود ندارد. گفته های لسان الملک سپهر مبنی بر این که امیر در حضور شاه با تکبر و غرور شروع به بر شمردن خدمات خود کرد و خود را مصدر همه کارهایی که انجام شده دانست<sup>۲۸</sup>، در حقیقت تراوشات مغرضانه ذهن یک مورخ درباری است.

میرزا آقاخان نوری در ۲۲ محرم ۱۲۶۸ هـ ق به مقام صدارت برگزیده شد. شاید بزرگترین اشتباه امیر این بود که در مراسم سلام همان روز حاضر نشد و در نتیجه سوء ظن شاه نسبت به او شدیدتر شد. امیر که دیگر عزل خود را از صدارت محتوم می دانست احتمالاً به دلیل رنجش از این مسأله به بحران ایجاد شده بیشتر دامن زده و شاه را در رویه ای که نسبت به او پیش گرفته بود مصمم تر کرد. شیل وزیر مختار انگلیس که احتمالاً از انتصاب آقاخان به صدر اعظمی خوشحال بود در نامه خود به وزارت امور خارجه انگلیس می نویسد:

«وزیر جدید دشواری های فراوان در پیش دارد. یکی از دشواری ها که فائق آمدن بر آن غیر ممکن به نظر می رسد وجود میرزا تقی خان به عنوان امیر نظام است که لشکر فرمانبردار اوست و همه افسرانی که او گماشته در جای خود هستند مخالفتی که مسلماً از جانب امیر نظام صورت خواهد گرفت قوام دولت اعتماد الدوله را غیر ممکن می گرداند...»<sup>۲۹</sup>

در حقیقت شیل درست پیش بینی کرده و خط داده بود، ادامه وضعیت به این صورت ممکن نبود. به همین دلیل درباریان برای دور کردن امیر از تهران به تکاپو افتادند. میرزا آقاخان در این باره با شیل مذاکره کرد تا امیر را به حکومت یکی از ولایات راضی کند. شیل می نویسد:

«به دیدار اعتماد الدوله رفتم که منصب صدارتش را تبریک بگویم. گفت: راجع به امیر نظام گرفتار مشکل بزرگی شده، پیشنهاد شاه را برای حکومت فارس یا اصفهان و یا قم نپذیرفته و از این بیمناک است که نیرنگی در کار باشد، همین که از پایتخت برود قصد جانش را کنند...»<sup>۳۰</sup>

پیشنهاد شاه به امیر که حکومت یکی از ولایات را بپذیرد به احتمال قوی در آن موقع به دلیل توطئه‌چینی برای قتل امیر نبود، بلکه قطعاً دور کردن امیر از دربار تهران را مد نظر داشت. به هر صورت قرار بر این نهاده شد که با میانجیگری شیل امیر به حکومت کاشان رود. وزیر مختار انگلیس پزشک سفارت دکتر دیکسون را در روز ۲۵ محرم نزد امیر فرستاد که قرار نهایی را با او مشخص کند. شیل می‌گوید: «امیر نظام پذیرفت و من قضیه را تمام شده می‌دانستم»<sup>۳۱</sup>

در این بین ماجرای اتفاق افتاد که اوضاع را وخیم ساخت. از این حیث که نایره غضب شاه نسبت به امیر درمانده برافروخته شد. دالگوروی وزیر مختار روسیه که احتمالاً از قرار و مدارهای جدید راضی نبود وارد عمل شد. دالگوروی از طرفی به دلیل این که از جریانات اخیر کنار گذاشته شده بود و شیل و آقاخان او را از جریان امور مطلع نمی‌کردند، و از طرف دیگر به دلیل ناراضی بودن از روی کار آمدن صدر اعظمی که دوستدار بریتانیا است، و همچنین ناراحت از این که مبادا بریتانیا حفظ جان و مال امیر را بر عهده گیرد، تصمیم گرفت به صدر اعظم معزول اعطای تحت‌الحمایگی کند. واتسون در این باره می‌نویسد:

«اقدام ناشیانه پرنس دالگوروی که اعضای سفارت خود و عده ای قزاق را به خانه امیر فرستاد و اعلام داشت که وی تحت حمایت روس است بدگمانی شاه را تشدید کرد زیرا هیچ پادشاهی نمی‌توانست در مقابل چنین رفتار وهن آوری تسلیم شود»<sup>۳۲</sup>

در نتیجه این اقدام، شاه خشمگینانه از دالگوروی خواست که افراد خود را «از خانه‌ای که محل اقامت مادر و خواهر شاه بود دور سازد»<sup>۳۳</sup>

عکس‌العمل شاه نسبت به این عمل، عزل امیر از تمامی مناصب و القاب و قرار دادن او در رده رعایای دولت ایران بود. روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره ۴۲ مورخ ۲۶ محرم ۱۲۶۸ هـ ق این خبر را به همراه خبر انتصاب آقاخان نوری به صدارت درج کرد<sup>۳۴</sup>. در تحلیل این تصمیم شاه می‌توان گفت که شاه قدرت واکنش مستقیم به پرنس دالگوروی را نداشت، او به دلیل پیشینه تاریخی سلطنت اجدادش در ارتباط با روسیه دچار نوعی ترس درونی شده بود. خاطره جنگ‌های دوره سلطنت فتحعلی شاه و از دست دادن مناطق وسیعی از کشور علت این ترس درونی ناصرالدین نسبت به روس‌ها بود که در سال‌های بعدی سلطنت به خصوص در دوره پیشروی‌های روسیه در آسیای میانه نیز همیشه همراه ناصرالدین شاه بود. اما از طرفی

دیگر شاه نمی توانست در برابر اقدام سفیر روسیه مبنی بر اعطای تحت الحمایگی به امیر کبیر ساکت بنشیند، از این رو به جا به جایی دست زده و جهت خشم خود را متوجه امیر ساخت تا از این طریق هم تخلیه هیجانی کرده باشد و هم با نشان دادن خشم و غضب خود به اطرافیان و رعایایش قاطعیت و اقتدار سلطنت را در نزد همگان گوشزد سازد.

در حقیقت ترس از این که امیر بتواند تحت الحمایه یک کشور خارجی مانند روسیه شود قطعاً موجب نارضایتی شاه بود. زیرا در مورد عمویش بهمن میرزا که تحت الحمایه روس ها بود و همیشه خطری برای تاج و تختش محسوب می شد، این مورد را تجربه کرده بود. به همین دلیل تصویر تحت الحمایگی امیر و خانواده اش (توجه داشته باشیم که خواهر شاه زن امیر بود و این مسأله را بغرنج تر می کرد) از سوی روس ها، شاه را واداشت امیر را بدون هیچ گونه منصب و مقامی به کاشان تبعید کند.

در نتیجه عمل دالگوروی، شیل بلافاصله به صدر اعظم جدید اعلام کرد «که کار امیر نظام دیگر به من مربوط نیست»<sup>۳۵</sup> همچنین التزام نامه ای از امیر گرفته شد که به هیچ سفارت خارجی پناهنده نشود. بار دیگر عمل دالگوروی سبب وخیم تر شدن اوضاع امیر شد. در تأیید این التزام نامه شیل آن را امضاء کرد، اما دالگوروی از امضای آن خودداری نمود. در اثر این عمل لجاجت آمیز دالگوروی، شاه میرزا تقی خان را همراه با مستحفظان سلطنتی به کاشان تبعید کرد. جلیل خان جلیل وند همراه با ۱۰۰ سوار مامور روانه ساختن امیر به کاشان شد.<sup>۳۶</sup> توصیفاتى که مربوط به مدت اقامت امیر در کاشان است حاوی این مطلب است که امیر در کاشان احساس امنیت نمی کرد:

«در آنجا فراش های شاهی که مستحفظان او بودند خیلی بدرفتاری کرده او را اذیت

می نمودند»<sup>۳۷</sup>

حتی در جایی دیگر:

«امیر از ترس این که مبادا مسمومش کنند جز تخم مرغ یا غذاهای دیگری که به آنها

اطمینان داشته باشد چیز دیگری نمی خورد»<sup>۳۸</sup>

از این زمان تا قتل امیر به نظر دو چیز در نزدیک شدن او به سرنوشت محتومش نقش داشت. یکی از آنها اوضاع نابسامان کشور بود که در همان مدت یک ماهه نحوه عمل آقاخان نوری و دار و دسته اش بازگشت امیر به صدارت را محتمل می نمود. مسأله دیگر تلاش های دالگوروی است که هنوز در پی آن بود که به امیر تحت الحمایگی اعطا کند. در مورد اول حتی وزیر مختار انگلیس که حامی دولت جدید بود می نویسد:



«به تأسف باید بگویم که دولت اعتماد الدوله آینده امید بخشی را نوید نمی‌دهد. دستگاه دیوان آشفته، عده وزیران حدی ندارند، هر کس دستوری می‌دهد و هر کس در صلاح دید شاه چیزی می‌گوید و شاه تحت تأثیر سخنان آخرین کسی است که با او مشاوره نماید. همه گیج و مبهوتند، تجدید زمامداری امیر نظام از هر کسی شنیده می‌شود و هر کس این مطلب را آشکارا می‌گوید...»<sup>۳۹</sup>

احتمال بازگشت امیر مخالفان را به تکاپو انداخت. جبهه مخالفان که نمایندگان اصلی آن مهدعلیا و میرزا آقاخان بودند، شروع به توطئه چینی کردند. در این بین اقدامات دالگوروکی که طی نامه‌ای به روسیه از دولت این کشور تقاضای تحت‌الحمایگی برای امیر کرده بود به این جریان‌ها کمک کرد. واتسون می‌نویسد:

«پرنس دالگوروکی یک بار دیگر مایه مصیبتی برای شخصی شد که صمیمانه می‌خواست به او دوستی نماید. وی از تأثیر تلخ اقدام خود در حمایت از وزیر سابق سخت متأثر شد و چون موقع وصول جواب گزارش‌هایی که به سن پترزبورگ در آن باب فرستاده شده بود نزدیک شده بود آشکارا لاف زد که پس از چند روز دستورهایی دریافت خواهد داشت که به سرنوشت مشکوک میرزا تقی خان خاتمه خواهد بخشید.»<sup>۴۰</sup>

الحق که به این سرنوشت مشکوک خاتمه بخشیده شد.

«دشمنان امیر در انتشار لاف عجولانه سفیر روس و عرض کردن آن به شاه هیچ‌گونه تأخیری روا نداشتند و اعلیحضرت برای اجتناب از جوابی که ناگزیر درباره تأمین جان امیر ممکن بود بعداً به نماینده روس بدهد تاریخ ورود پیک سیاسی روس را پیش‌بینی نمود و فوری دستور قتل امیر را صادر کرد.»<sup>۴۱</sup>

شاه حقیقتاً به تشویش افتاده بود. در این زمان که امیر مورد سوءظن و ناآرامی‌های روانی شاه بود، قطعاً مادرش در جهت مخالف مورد اتکای روانی شاه واقع شده بود. تسلط روانی مادر بر پسر در این موقعیت بحرانی کارساز بود. در حقیقت در روند جریان‌هایی که گفته شد، ناصرالدین از امیر که برای او پدرگونه‌ای بود به سمت مادر میل کرد. این که مورخی انتخاب مادرش و ترجیح او بر امیر را «پس از کش مکش‌های درونی زیاد» ناشی از «تمایل ادیبی»<sup>۴۲</sup> ناصرالدین می‌داند، در واقع روشن‌گر بخشی از حالت روانی ناصرالدین در این جریان است.<sup>۴۳</sup> او در این هنگام ناچار به جانشین‌سازی مادر به جای امیر شده بود. سرانجام شاه دستخط قتل امیر را در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ هجری صادر کرد:

«چاکر آستان ملائک پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت حاج علی خان پیشخدمت خاصه فراش باشی دربار سپهر اقتدار مأمور است که به فین کاشان رفته میرزا تقی خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراسم خسروانی مستظهر بوده باشد»<sup>۴۴</sup>

شاه با صدور این دستخط مرحله‌ای بس تنش‌زا از زندگی خود را پشت سر گذاشت. سایه حضور امیر در زندگی ناصرالدین حتی زمانی که امیر در کاشان به سر می‌برد احتمالاً باعث عدم اطمینان خاطر روانی او می‌شد و شاه با تکیه عاطفی و روانی به مادر، این مشکل را آن گونه که مورد پسند مادر بود، حل کرد. در واقع ناصرالدین شاه هنوز در زمان اتخاذ تصمیم قتل امیر مستقل و متکی به نفس نشده بود. او در اثر طرد و دوری امیر از خود اینک به مادرش که در طول این سه سال از او دور بود، روی آورده بود. او در این لحظات مادر را با پدر خوانده (امیر کبیر) جانشین‌سازی<sup>۴۵</sup> کرده بود، همان‌طور که در طول سه سال گذشته پدر خوانده را با پدر حقیقی خویش جانشین‌سازی کرده بود. این جانشین‌سازی‌ها ناشی از فقدان اعتماد به نفس ناصرالدین شاه در اتخاذ تصمیم‌های مهم و بزرگ بود. او تا کنون در حضور امیر و با اتکای روانی به او دست به اخذ تصمیم می‌زد و اکنون برای اتخاذ بزرگ‌ترین تصمیم زندگی اش یعنی قتل امیر در غیاب او نیاز به اتکای روانی دیگری داشت، که کسی جز مهدعلیا مادرش نبود. مهدعلیا در این لحظات بر روان نایمن و نامطمئن پسرش تسلط داشت و او را در اخذ تصمیم و عمل به آن مطمئن می‌ساخت. در حقیقت عقده ادیپ شاه در این جا به خوبی آشکار است، طرد پدر گونه و پدر خوانده خویش که به شدت نیز صورت گرفت و وابستگی و تمایل روانی به مادر.

همچنین شاه با اخذ این تصمیم‌ها قصد داشت تا خود کامگی و اقتدار خویش را نیز به نمایش گذارد، اما بدون اعتماد به نفس لازم در حقیقت به طور ناخود آگاه خواسته‌ها و تمایلات دیگران را که به او دیکته شده بود به اجرا می‌گذاشت. در حقیقت اشخاصی این چنین با تشویش ذهنی و عدم اتکای به نفس در مواجهه با تصمیم‌های بزرگ و خطیر دچار تعارض درونی می‌گردند و به طور ناخود آگاه طبق خواسته‌ها و تمایلات اطرافیان خود که بر آنها تسلط روانی دارند عمل می‌کنند. ناصرالدین شاه در این برهه زمانی مثال عینی چنین اشخاصی به شمار می‌آمد. متأسفانه آن کسی که در این هنگام بر شاه تسلط روانی داشت و شاه به صورت ناخود آگاه تصمیماتش در جهت اجرای خواسته‌های او گرفته می‌شد یعنی مهدعلیا، در جبهه مخالف امیر بود. شیل خود را کنار کشیده و همچنین موافقتش با صدارت آقاخان از قبل واضح بود؛ دالگوروکی نیز با رفتارهای تحریک آمیز خود امیر را قدم به قدم به مرگ نزدیک تر می‌کرد. مجموعه این عوامل زمینه‌های

لازم برای مرگ امیر را فراهم می‌ساخت.

## نتیجه‌گیری

در روندی که تکوین قدرت مطلقه شاه را سبب می‌شد، امیر در وضعیتی نابرابر با او قرار داشت. از سویی شاه و همه خاندان شاهی و از این سو امیر و غربت بی‌پناهی در این وادی؛ این نامتوازی از اول هم بود اما در آن زمان امیر مقتدر و مبتکر و همه‌کاره بود و شاه فاقد اعتماد به نفس بود و در بیم و امید شدن یا نشدن سلطنت، تماماً به امیر وابسته بود. حامیان سلطنت نیز ناگزیر از او ملاحظه می‌کردند. اینک بعد سه سال شاه از راه ممارست‌های تدریجی در آموخته‌های وزیر مشفق، خود بسنده و کارآمد شده است، اما امیر دیگر آن حیطة عمل گسترده را در اختیار ندارد. ترس و لرز از مؤاخذه‌های شاه که به خود یا به تحریک این و آن از او می‌کرد، سرعت و قدرت و ابتکار عملی را که به واسطه آنها امیر، امیر شده بود از وی بازستانده بود. اگر امیر از ابتدا به تحریض مستمر اعمال اراده سلطان را به انتخاب خود صورت می‌داد تا دست درباریان را در امور کوتاه گرداند؛ اینک اتصال به شاه چاره ناچارش برای مقابله با پیشرفت درباریانی بود که نابودی وی را تنها چاره کار خود می‌دانستند. در این شرایط اگر در اعتماد شاه به امیر به هر دست آویزی خللی وارد می‌آمد، کار امیر تمام بود. در سفر اصفهان این دست‌آویز به دست مخالفان افتاد. بعد از آن تا عزل امیر چهل روز بیشتر نکشید. بعد عزل، سرایشی بی‌پناهی او سرعت بیشتری یافت و بعد چهل روز به قتل گاه رفت. آشکار بود منصب مهم امیر نظامی در دست او نمی‌ماند. ماندنش در تهران را نیز نه مخالفان داخلی و نه حامیان خارجی صدراعظم جدید بر نمی‌تافتند. مداخله و کنار کشیدن حساب‌گرانه و سوداگرانه شیل و اقدامات ناسنجیده‌دالگوروکی در طرح تحت‌الحمایگی و عکس‌العمل تندخویانه و جابه‌جاشده شاه در مقابل این عمل علیه امیر، به بدترین وضعی رفتن از پایتخت را موجب شد. اما تصور عمومی در همان یک ماهه صدارت عظمای جدید بر آن شده بود که هر آینه اعاده قدرت امیر ممکن خواهد بود. نظم میرزاتقی‌خانی زبان‌زد خاص و عام گشته بود. طبعاً به این روی در تبعیدگاه ناامن نیز از دستش در امان نبودند. سرانجام آن نامه شوم که در حق چاکر آستان ملائک پاسبان صادر شد تا میرزاتقی‌خان فراهانی را که دیگر القاب و مناصبی نداشت، راحت نماید.

از سویی دیگر رویه وزیر کشی در تاریخ دراز مدت ایران بی‌سابقه نبود. قتل دو وزیر مهم از سوی فتحعلی شاه و محمد شاه پیش زمینه‌ای ذهنی برای ناصرالدین شاه فراهم می‌آورد. حاج ابراهیم خان کلانتر بعد از استوار ساختن پایه‌های سلطنت فتحعلی شاه به دستور شاه به طرز فجیعی به قتل رسید. بعد

از آن میرزا ابوالقاسم قائم مقام که عامل اصلی رسیدن محمد شاه به سلطنت بود به دستور ولی نعمتش خفه شد. گویی رسم قاجاریه این بود کسانی را که در نشاندن آنها بر تاج و تخت نقشی اساسی داشتند، بعد از رسیدن به مطلوب خود به قتل رساندند. مطلبی را که عباس میرزا در وصیتش به محمد شاه عنوان می کند پر بی راه نیست: «می گویند قاجاریه وقت احتیاج و حاجت وترس و کار، کمال تملق را دارند رفع اینها که شد دیگر نمی شناسند»<sup>۴۶</sup> به عقب تر که رویم نمونه بارز وزیر کشی مرشد قلی استاجلو وکیل السلطنه شاه عباس اول صفوی است. او که شاه عباس را بر تخت نشانند، خود به دست او کشته شد. تمام این نمونه‌ها زمینه‌ای ذهنی برای ناصرالدین جوان فراهم می کرد تا در ارتباط با صدر اعظم خود برای حل مشکل از این الگوها پیروی کند. او با تاریخ آشنا بود و در تمامی دوران سلطنتش به خواندن تاریخ علاقه نشان می داد. در میان شاهان تاریخ ایران به خصوص به اسماعیل اول، عباس اول، نادر شاه و آقا محمد خان علاقه به خصوصی داشت.

همگی این شاهان نمونه تمام عیار فخر و رادمردی در میدان جنگ بودند و قطعاً ناصرالدین دوست داشت مانند آنها باشد و در طی سلطنت خود بارها دست به همانند سازی<sup>۴۷</sup> با آنها زد. توصیه امیر به شاه که روزی کتاب تاریخ ایران سرجان مالکوم در دست او دیده بود، و ناراضی از او خواست که به جای آن کتاب، تاریخ شاه اسماعیل، شاه عباس و نادر شاه بخواند، ناخواسته بلای جان خود او شد.<sup>۴۸</sup> چرا که حکایت شاه عباس اول و مرشد قلی استاجلو، سرمشق و سوسه انگیزی برای ناصرالدین فراهم می ساخت. برخی شاهان ایرانی در این یادگیری مشاهده‌ای منفی یعنی سرمشق گرفتن از اعمال وقیحانه سرمشق‌های مثل خود، استعداد زیادی نشان داده‌اند و بی شک ناصرالدین شاه از جمله این شاهان بود.

## پی‌نوشت‌ها و ارجاعات:

- ۱- شیرازی، میرزا احمد وقایع نگار، تاریخ قاجاریه، به نقل از بهادر، میرزا محمد خان، یک شخص مهم یا میرزا تقی خان اتابک، مجله ارمنان، شماره ۴، سال ۱۵، ص ۲۹۶
- ۲- امانت، عباس، قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، تهران، کارنامه، ۱۳۸۳، ص ۲۳۴
- ۳- برای تفسیری روان شناختی از رابطه حاج میرزا آقاسی و محمد شاه رجوع شود به مقاله: جلالی، محمد رضا، رفتار شناسی سیاسی مناسبات محمد شاه و حاج میرزا آقاسی در صحنه سیاست ایران، فصلنامه تاریخ (دانشگاه آزاد اسلامی محلات)، سال دوم، شماره ۵، ۱۳۸۶. توضیح آن که محمد شاه به دلیل شایعاتی که در رابطه با عدم وفاداری همسرش نسبت به روابط زناشویی آنها وجود داشت و همچنین به دلیل رابطه مرید - مراد گونه با صدر اعظم صوفی مسلکش، مهدعلیا را از لحاظ عاطفی طرد کرده بود و حتی او را به درجه زنان صیغه‌ای تنزل داده بود.
- ۴- آدمیت، فریدون، مجموعه کاغذهای خطی امیر - امیر کبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲، صص ۶۶۷ و ۶۶۸
- ۵- آل داود، سید علی، نامه‌های امیر کبیر به انضمام رساله نوادر الامیر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱، ص ۱۷۸
- ۶- مجموعه کاغذهای خطی امیر، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۶۶۶ و ۶۶۷
- ۷- آدمیت، پیشین، ص ۶۶۸
- ۸- ساسانی، خان ملک، سیاستگران دوره قاجار، نشر بابک، بدون تاریخ، ص ۴۷
- ۹- همان، صص ۴۷ و ۴۸
- ۱۰- شیل، مری، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵
- ۱۱- توضیح آن که عباس میرزا مُلک آرا برادر کوچکتر ناصرالدین و از مادری دیگر بود. محمد شاه به این فرزند خود علاقه بسیار داشت و این علاقه ناشی از علاقه به مادر این فرزند یعنی همسر محمد شاه که خدیجه نام داشت، بود. این مادر و فرزند مورد کینه شدید مهدعلیا و پسرش ناصرالدین قرار داشتند و به خصوص یکی از یادگارهای تلخ دوران کودکی ناصرالدین توجه بیش از اندازه پدرش به عباس میرزا و در نتیجه بی‌توجهی به ناصرالدین بود. عباس میرزا در تمام دوران سلطنت ناصرالدین به هر بهانه‌ای مورد غضب واقع می‌شد و حتی سال‌ها در تبعید در عراق به سر می‌برد. رجوع شود به ملک آرا، عباس میرزا، شرح حال، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۶۱

- ۱۲- نامه‌های امیر، پیشین، صص ۱۹۱ و ۱۹۲
- ۱۳- کنت دوگوبینو، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۷، صص ۲۳۳
- ۱۴- همان
- ۱۵- ملک آرا، عباس میرزا، شرح حال، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۶۱، مقدمه عباس اقبال، صص ۲۱
- ۱۶- حس پارانوییدی: منظور سوءظن شدید نسبت به فرد یا افرادی است که به طور بالقوه به نسبتی قدرت مستقر را تهدید می‌کنند. این احساس تهدیدشدگی می‌تواند واقعی و یا توهمی و یا ترکیبی از هر دو باشد. اما صاحبان قدرت استبدادی ممکن است هر نشانه‌ای را در این معنا تعبیر کنند و بعضاً به اعمال تند و شدیدی علیه خطر و عامل خطر متصور دست زنند. عباس میرزا بنا بر عنایت تام و تمام پدر بی‌نظر به سلطنت نبود و شاه نیز به ملاحظه موضع حمایتی خارجی جرأت عمل شدیدی علیه او نداشت، اما بغض و کینه‌ای که نسبت به برادر بروز می‌داد اصلاً در تناسب و تعادل با خطر واقعی و یا حتی بالقوه عباس میرزا نبود.
- ۱۷- همان
- ۱۸- نامه‌های امیر، پیشین، صص ۱۱۴
- ۱۹- وزارت خارجه انگلیس (۱۶۳/FO۶۰)، شیل به پالمرستون، ۱۳ اکتبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، صص ۶۸۵
- ۲۰- نامه‌های امیر، پیشین، صص ۱۸۱ و ۱۸۲
- ۲۱- سپهر، محمد تقی لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ، ج ۳، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، صص ۱۱۴۷
- ۲۲- واکنش معکوس: حالتی است که فرد احساس و قصد واقعی خود را پنهان داشته و رفتاری کاملاً عکس احساس واقعی خویش انجام می‌دهد. ناصرالدین شاه با مهارتی بسیار و شگرف به ویژه احساسات تند و منفی خویش علیه کارگزارانش را بازدار می‌کرد تا در موقع مناسب کار را تمام کند. به این ترتیب نه تنها مغضوبان را از موضع و نظر خویش بی‌خبر می‌داشت، بلکه امکان غافلگیری آنها را نیز افزایش می‌داد و عملاً امکان هر گونه ابتکار عمل و اقدام پیشگیرانه‌ای را خصوصاً توسل به دولت خارجی و یا مداخله سفارت‌خانه‌ها به سود مغضوبان را از آنها می‌گرفت.

- ۲۳- وزارت خارجه انگلیس (FO ۱۶۴/۶۰)، شیل به پالمستون، ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۶۹۰
- ۲۴- شیل، مری، پیشین، ص ۲۲۲
- ۲۵- نامه‌های امیر کبیر، پیشین، ص ۸۹
- ۲۶- وزارت خارجه انگلیس (FO ۱۶۹/۶۰)، ترجمه دستخط شاه به امیر نظام، ۱۵ نوامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۶۹۱
- ۲۷- وزارت خارجه انگلیس (FO ۱۴۹/۶۰)، ترجمه دستخط شاه به امیر نظام، ۱۵ یا ۱۶ نوامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۶۹۶
- ۲۸- سپهر، پیشین، ص ۱۱۵۲
- ۲۹- وزارت خارجه انگلیس (FO ۱۶۴/۶۰)، شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، صص ۷۰۰ و ۷۰۱
- ۳۰- وزارت خارجه انگلیس (FO ۱۶۴/۶۰)، شیل به پالمستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۷۰۷
- ۳۱- وزارت خارجه انگلیس (FO ۱۶۴/۶۰)، شیل به پالمستون، ۲۸ نوامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۷۰۹
- ۳۲- واتسون، رابرت گرانت، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۸، ص ۳۷۲
- ۳۳- همان
- ۳۴- ایران، روزنامه وقایع اتفاقیه، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز اطلاعات و تحقیقات رسانه، تهران، ۱۳۷۳، شماره ۴۲، ۲۶ محرم ۱۲۶۸ ه ق
- ۳۵- وزارت خارجه انگلیس (FO ۱۶۴/۶۰)، شیل به پالمستون، ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۷۰۸
- ۳۶- سپهر، پیشین، ص ۱۱۵۴
- ۳۷- به نقل از اعلم الدوله (خلیل ثقفی)، مقالات گوناگون، به کوشش مهدی بامداد، تهران، ۱۳۲۲، ص ۸۴
- ۳۸- همان، ص ۸۷



۳۹- وزارت خارجه انگلیس (FO) (۱۶۴/۶۰)، شیل به پالمستون، دسامبر ۱۸۵۱، به نقل از آدمیت، پیشین،

ص ۷۱۹

۴۰- واتسون، پیشین، ص ۳۷۳

۴۱- همان، ص ۳۷۴

۴۲- گرایش به والد غیر همجنس رغبتی است که بزعم فروید در کودکان در حدود سنی ۳ تا ۶-۵ سالگی شکل می‌گیرد و بحرانی زیستی در تعامل کودک با والدین می‌آفریند. وابسته به چگونگی حل این بحران و میزان تثبیت این تمایل تأثیری ناخودآگاه در همه عمر در شخصیت فرد باقی می‌ماند. این تأثیر تعمیق یافته ممکن است پسر یا دختر را در بزرگسالی وابسته مادر یا پدر سازد. چون رغبت به درون برده و بازداری شده، عمیقاً در ضمیر ناخودآگاه استقرار می‌یابد. امانت خواسته که روی‌آوری ناصرالدین شاه به مادر را در روزهای بحرانی و پر کشمکش درونی او به واسطه رویارویی تند با امیر که نماد پدر بود، روزهایی که هر روز آن اقدام و تصمیمی علیه پدر و مرجع اقتدار سیاسی اش اتخاذ می‌کرد، ناشی از تمایل ادیپی و به حساب وابستگی ناخودآگاه شاه به مادر بگذارد، که دست کم به طور کامل این گونه نیست. مناسبات بیشتر نزدیک آن روزها با مادر از نوعی اصل جانشین‌سازی تبعیت می‌کرد که در شاه به واسطه از دست دادن امیر پدید آمده بود. در این حال مادر به فرزند کمک کرد تعارض پر تنش خود را در دوگانگی اعراض و گرایش به پدر به شیوه‌ای که مطلوب مادر بود، حل نماید.

۴۳- امانت، پیشین، ص ۲۳۶

۴۴- آدمیت، پیشین، ص ۷۲۵

۴۵- سازوکاری دفاعی است که طی آن فرد علاقه و عاطفه خویش را از موضوعی از دست رفته و یا غیر قابل دسترس به موضوعی در دسترس و جایگزین، منتقل می‌کند. در واقع در فرآیند جانشین‌سازی نوعی سرمایه‌گذاری عاطفی از سوئی و سرمایه‌گذاری عاطفی از سوی دیگر صورت می‌گیرد. وجه مکمل عاطفه ورزی بر موضوعی دیگر، موجب تقلیل تنش و تعارض و اضطراب و اعاده تعادل روانی پیشین می‌گردد. ناصرالدین شاه با از دست دادن امیر کبیر بی‌ثبات و بی‌تعادل گشته بود و مجدداً به مادر که در کودکی و نوجوانی ایمنش می‌ساخت، روی آورد.

۴۶- لاجینی، ابوالقاسم، عباس میرزا نایب السلطنه، به نقل از آدمیت، پیشین، ص ۷۲۲

۴۷- واکنشی دفاعی است که فرد خود را در اتصال و پیوند مرجع قدرتی مطلوب قرار می‌دهد و عملاً خود

را در اعمال و رفتار و شخصیت فرد مطلوب شریک می‌سازد و به این طریق آمال خویش بارز می‌کند. معمولاً چون توأم با عزت نفس پایین و فقدان اعتماد و اتکای به خود، شکل می‌گیرد، سازوکاری منفی است به ویژه که فرد با این اتصال خیالی متوهم به مماثلی کارآمد، غیر کارآمد می‌گردد. ناصرالدین شاه که برخلاف تمام اجدادش حتی یکبار هم در جبهه‌های جنگ نرفت همیشه جنگندگی و کشورگشایی خویش را در چهره‌های مشهور به این توانایی‌ها تجسم می‌کرد.

۴۸- ساسانی، خان ملک، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، بدون تاریخ، ص ۲۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## منابع و مأخذ

- ۱- آدمیت، فریدون، مجموعه کاغذهای خطی امیر - امیر کبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲.
- ۲- آل داود، سید علی، نامه‌های امیر کبیر به انضمام رساله نوادر الامیر، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱.
- ۳- امانت، عباس، قبله عالم، ترجمه حسن کامشاد، تهران، کارنامه، ۱۳۸۳.
- ۴- ایران، روزنامه وقایع اتفاقیه، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز اطلاعات و تحقیقات رسانه، تهران، ۱۳۷۳، شماره ۴۲، ۲۶ محرم ۱۲۶۸ ه. ق.
- ۵- بامداد، مهدی، مقالات گوناگون، به نقل از اعلم الدوله (خلیل ثقفی)، تهران، ۱۳۲۲.
- ۶- ساسانی، خان ملک، سیاستگران دوره قاجار، نشر بابک، بدون تاریخ.
- ۷- ساسانی، خان ملک، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، بدون تاریخ.
- ۸- سپهر، محمد تقی لسان الملک، فاسخ التواریخ، ج ۳، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۹- شیرازی، میرزا احمد وقایع نگار، تاریخ قاجاریه، به نقل از بهادر، میرزا محمد خان، یک شخص مهم یا میرزا تقی خان اتابک، مجله ارمان، شماره ۴، سال ۱۵.
- ۱۰- شیل، مری، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
- ۱۱- کنت دو گوینو، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، کتاب سرا، ۱۳۶۷.
- ۱۲- ملک آرا، عباس میرزا، شرح حال، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۶۱.
- ۱۳- واتسون، رابرت گرانت، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۸.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی